



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۴/۲۴

نویسنده: الفرد دبلو مککوی
مترجم: سید حسام مل

جنگ ترامپ با ایران دقیقاً همان نوع ماجراجویی نظامی است که به امپراتوری‌ها پایان می‌دهد

منبع و تاریخ نشر: کمان دریم ۲۰۲۶/۰۴/۲۴

پلوتارک، مورخ یونانی، بیش از ۲۰۰۰ سال پیش، توصیفی شیوا از آنچه مورخان مدرن اکنون «میکرو-میلیتاریسم» می‌نامند، ارائه داد. وقتی یک قدرت امپراتوری مانند آتن آن زمان یا آمریکای امروز در حال زوال است، رهبران آن اغلب با انجام حملات نظامی به ظاهر جسورانه به امید بازیابی شکوه امپراتوری که از دستشان می‌رود، واکنش احساسی نشان می‌دهند. با این حال، به جای یکی دیگر از پیروزی‌های بزرگی که امپراتوری در اوج قدرت خود به دست آورد، چنین ماجراجویی‌های نظامی تنها به تسریع زوال مداوم کمک می‌کند و هرگونه هاله‌ای از شکوه امپراتوری باقی مانده را پاک می‌کند و در عوض، پوسیدگی اخلاقی را در اعماق نخبگان حاکم آشکار می‌سازد.

شواهد تاریخی فزاینده‌ای وجود دارد که آمریکا در واقع یک امپراتوری در حال زوال شدید است، در حالی که جنگ مورد علاقه رئیس جمهور دونالد ترامپ علیه ایران در حال تبدیل شدن به نوعی فاجعه میکرو-نظامی است که به نابودی امپراتوری‌های متوالی در طول ۲۵۰۰ سال گذشته - از آتن باستان تا پرتگال قرون وسطی تا اسپانیا، بریتانیا کبیر و اکنون ایالات متحده - کمک کرده است. و در هسته هر چنین تصمیم شوم جنگ‌افروزی، یک رهبر مشکل‌ساز قرار داشت که اغلب در خانواده‌ای ثروتمند و دارای اعتبار متولد شده بود و بی‌کفایتی‌های شخصی‌اش منعکس‌کننده و منشعب‌کننده بسیاری از بی‌منطقی‌هایی بود که زوال امپراتوری را به چنین فرآیند دردناکی تبدیل می‌کند. در طول آن مارپیچ رو به پایین روحیه‌شکن، اردوهای امپراتوری، که در صعود یک امپراتوری بسیار کشنده هستند، می‌توانند با فرو بردن کشورهای خود در ماجراجویی‌های «خرد-نظامی» فاجعه‌بار و حتی فرسایشی - تلاش‌های جبرانی روانشناسانه برای جبران از دست دادن قدرت امپراتوری با تلاش برای اشغال سرزمین‌های جدید یا نمایش قدرت نظامی الهام‌بخش - اشتباه کنند. اگرچه چنین ریز-نظامی‌گری اغلب اهدافی را انتخاب می‌کند که از نظر استراتژیک ناپایدار بودند، اما فشارهای روانی بر امپراتوری‌های رو به زوال آنقدر زیاد است که آنها اغلب اعتبار خود را دقیقاً بر سر چنین ماجراجویی‌های ناگوار قمار می‌کنند. چنین فجایعی نه تنها فشارهای مالی را به مشکلات فراوان یک امپراتوری رو به زوال افزودند، بلکه به شیوه‌ای تحقیرآمیز، همواره قدرت رو به زوال آن را آشکار کردند و در عین حال تأثیر بی‌ثبات‌کننده زوال امپراتوری را در پایتخت‌های امپراتوری (چه آتن، لیزبون، مادرید، لندن یا واشنگتن دی سی) تشدید کردند.

در زمان ما، هنگامی که بمب‌ها فرو ریختن را متوقف کنند و آوارها سرانجام از خیابان‌های تهران و بیروت پاک شوند، تأثیر چنین شکست بالفعلی بر قدرت جهانی ایالات متحده کاملاً آشکار خواهد شد - زیرا اتحادیه‌هایی مانند ناتو تضعیف می‌شوند، هژمونی آمریکا تبخیر می‌شود، مشروعیت از دست می‌رود، بی‌نظمی جهانی افزایش می‌یابد و اقتصاد جهان آسیب می‌بیند.

حتی اگر ترامپ زیرساخت‌های ایران را نابود کند یا در نهایت برای یک توافق صلح آبرومندانه مذاکره کند، با هر معیاری که واقعاً مهم است، واشنگتن جنگ خود را با ایران از قبل باخته است.

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

کمپین بهاری ما در حال شکست است.

آیا شما هم مشارکت خواهید کرد؟

تنها راهی که مدل رسانه‌های مردمی ما می‌تواند زنده بماند، حمایت خوانندگانمان است. شماست. آیا امروز برای زنده نگه داشتن روزنامه‌نگاری غیرانتفاعی کمک مالی خواهید کرد؟ بگذارید از فجایع دوران امپراتوری کنونی به درس‌های تاریخ بپردازم تا نوع آسیب ماندگاری را که ماجراجویی نظامی کوچک دونالد ترامپ در شرق میانه ممکن است بر امپراتوری رو به زوال این کشور وارد کند، بررسی کنم.

شکست آتن در سیسیلی

تاریخ ۴۱۳ قبل از میلاد بود. این مکان آتن باستان بود، در آن زمان مقر یک امپراتوری قدرتمند، که مدت‌ها بر حاشیه دریای اژه تسلط داشت اما نفوذ خود را به دلیل یک چالش نظامی مداوم از سوی اسپارت از دست داده بود. در بندر پیرائوس، همانطور که پلوتارک، مورخ و فیلسوف، به یاد می‌آورد، "غریبه‌ای خاص"، "در مغازه سلمانی نشست و شروع به صحبت در مورد آنچه اتفاق افتاده بود کرد، گویی آتنی‌ها از قبل همه چیز را در مورد آن می‌دانستند." سلمانی که از گزارش این غریبه از یک شکست نظامی در سیسیلی دورافتاده مبهوت شده بود، "با حداکثر سرعت خود به سمت شهر بالایی" آتن دوید، جایی که این خبر "بهت و سردرگمی" را برانگیخت.

آنچه آن غریبه توصیف کرد، بزرگترین فاجعه نظامی در تاریخ امپراتوری آتن بود. دو سال قبل، در بحبوحه جنگ‌های طولانی پلوپونز، نیکياس اشراف زاده - رهبری بی‌تفاوت و مردد که از ثروت موروثی خود برای جلب محبوبیت با نمایش‌های مجلل استفاده می‌کرد - شهروندان آتن را متقاعد کرد تا با حمله به متحد اسپارت، سیراکوز در سیسیلی، ضربه‌ای جسورانه به قدرت امپراتوری رقیب وارد کنند، به امید اینکه دشمن را فلج کنند، ثروت‌ها را به دست آورند و هژمونی رو به زوال آتن را بازیابی کنند.

با این حال، به جای پیروزی، ناوگان عظیم آتن متشکل از ۲۰۰ کشتی و حدود ۱۲۰۰۰ سرباز شکست ویرانگری را متحمل شدند. نه تنها ناوگان نابود شد (عمدتاً به این دلیل که نیکياس "یک فرمانده نظامی بی‌کفایت" ثابت کرد)، بلکه سربازان بازمانده او نیز اسیر، در یک معدن سنگ به گرسنگی محکوم و به بردگی فروخته شدند. آتن هرگز بهبود نیافت.

در عرض یک دهه، شهر به دلیل محاصره غیرقابل نفوذ اسپارت از یک گلوگاه دریایی در تنگه داردانل، از گرسنگی به تسلیم کشیده شد، از امپراتوری خود محروم شد و تحت سلطه حکومت استبدادی یک الیگارشی طرفدار اسپارت قرار گرفت.

شکست پرتگال در مراکش

تاریخ بعدی ما سال ۱۵۷۸ است. این مکان پرتگال است، مقر یک امپراتوری پرسود که دهه‌ها تجارت در سراسر اقیانوس هند را کنترل می‌کرد، اما اکنون هژمونی خود را توسط شاهزادگان تاجر مسلمان متحد با امپراتوری عثمانی به معضلات کشیده است.

در پایتخت آن، لیزبون، سیاستین، پادشاه جوان لجاز، از ناتوانی جنسی و خلق و خوی تندری رنج می‌برد که او را به یک "کاپیتان مسیح" متعصب تبدیل کرده بود. پادشاه جوان با ایده وارد کردن ضربه ای مهلک در جنگ جهانی کشورش علیه اسلام، گل سرسبد اشرافیت ملت خود را متقاعد کرد تا در یک جنگ صلیبی در روزهای پایانی از طریق دریای مدیترانه به مراکش، او را دنبال کند. در آنجا، در نبرد سرنوشت‌ساز آلكاسر کبیر، ارتش پرتگال توسط نیروهای مسلمان محلی قتل عام شد. حدود ۸۰۰۰ سرباز پرتگالی کشته، ۱۵۰۰۰ نفر اسیر و تنها ۱۰۰ نفر فرار کردند. این شکست چنان ویرانگر بود که نه تنها پادشاه و دربارش را نابود کرد، بلکه الحاق کشور به امپراتوری اسپانیا را برای ۶۰ سال آینده تسریع کرد. در پی چنین عقب‌نشینی‌هایی، دولت پرتگال در گوا به فروش مجوز به هر کاپیتان کشتی که می‌توانست هزینه بپردازد، چه هندو، مسلمان یا مسیحی، محدود شد. با از بین رفتن سلطه تجاری پرتگال از اقیانوس هند، بازرگانان و زائران مسلمان بار دیگر می‌توانستند بدون مانع از آن عبور کنند. اگرچه امپراتوری پرتگال سه قرن دیگر دوام آورد، اما هرگز نتوانست هژمونی تجاری خود را که زمانی به آن اجازه تسلط بر خطوط دریایی جهان از جزایر ادویه اندونزی، در سراسر اقیانوس هند و اقیانوس اطلس جنوبی تا سواحل برزیل را می‌داد، بازیابد.

فاجعه اسپانیا در کوه‌های اطلس

و حالا با پریشی چند قرنی، تاریخ مهم دیگری برای فجایع امپراتوری، سال ۱۹۲۰ است. این مکان مادرید بود، جایی که رهبران اسپانیا از قبل از استرس روانی ناشی از افول طولانی امپراتوری کشورشان که با از دست دادن آخرین

مستعمراتش، کوبا، پورتوریکو و فیلیپین در جنگ اسپانیا و آمریکا در سال ۱۸۹۸ با ایالات متحده در حال ظهور، به اوج خود رسیده بود، رنج می‌بردند.

رهبران محافظه‌کار اسپانیا که به دنبال بازسازی از طریق فتح استعماری بیشتر بودند، با گسترش مناطق ساحلی کوچک خود در شمال مراکش برای ایجاد یک منطقه تحت الحمایه بر کل منطقه و کوه‌های اطلس خشک آن، به آن شکست روحیه بخش در برابر آمریکا واکنش نشان دادند. آلفونسو سیزدهم، پادشاه بی‌کفایت اسپانیا، که دوست داشت نقش سرباز را بازی کند، گروهی از افراد مورد علاقه نظامی را پرورش داد که اشتیاق او را برای بازیابی شکوه امپراتوری از دست رفته با آرام کردن آن زمین ناهموار به اشتراک گذاشتند. همزمان با تشدید مقاومت مسلمانان بربر در برابر حکومت اسپانیا و تبدیل آن به جنگ خونین ریف در سال ۱۹۲۰، یکی از ژنرال‌های مورد علاقه پادشاه، سربازان خود را به نبرد ائوال هدایت کرد، جایی که جنگجویان بربر حدود ۱۲۰۰۰ نفر از آنها را قتل عام کردند. با این وجود، اسپانیا از طریق نفوذ پادشاه و نزدیکان نظامی‌اش، به شدت به آن کوه‌های بی‌فایده مراکش چسبیده بود. در واقع، اسپانیایی‌ها ۱۲۵۰۰۰ سرباز دیگر، از جمله لژیون خارجی خود را به رهبری مردی که در دهه ۱۹۳۰ رهبر اسپانیایی فاشیست شد، یعنی فرانسیسکو فرانکو، برای یک کارزار طولانی صلح‌آمیز که شامل کشتار جمعی و نوآوری نظامی بود، به آنجا اعزام کردند. اسپانیا در تلاشی ناامیدانه برای پیروزی که هم عقلانیت اقتصادی و هم استراتژیک را به چالش می‌کشید، حدود ۴۰۰ تن گاز خردل کشنده تولید کرد تا اولین بمباران هوایی تاریخ را با استفاده از گاز سمی انجام دهد و مرگ و میر جمعی را بر روستاهای بربر فرو بریزد. و در اولین عملیات آبی - خاکی موفق تاریخ نظامی، نیروی دریایی اسپانیا نیز در سپتامبر ۱۹۲۵، ۱۸۰۰۰ سرباز و یک اسکادران تانک سبک را در خلیج الحسیمه پیاده کرد تا چریک‌های بربر را در آنجا پهلوی بزند و به زودی شکست دهد.

با این حال، چنین نظامی‌گری خردی نه تنها اسپانیا را در یک کارزار طولانی مدت صلح‌آمیز با هزینه‌های سرسام‌آور، تلفات سنگین و جنایات گسترده فرو برد، بلکه نیروهای سیاسی را نیز آزاد کرد که دموکراسی در حال مبارزه آن را نابود کردند. در حالی که توده‌ها به آن جنگ نامشروع اعتراض می‌کردند، شاه آلفونسو از یک نظامی مورد علاقه، ژنرال پریمو د ریورا، در تحمیل یک دهه دیکتاتوری حمایت کرد که سرانجام جای خود را به جمهوری دوم کوتاه مدت داد. با این حال، در سال ۱۹۳۶، تنها یک دهه پس از پایان جنگ ریف، ژنرال فرانکو ارتش آفریقا خود را از مراکش بر فراز دریای مدیترانه با زگرداندن و جنگ داخلی اسپانیا را آغاز کرد که جمهوری را شکست داد و یک دیکتاتوری فاشیستی را تأسیس کرد که تقریباً ۴۰ سال رکود اقتصادی غم‌انگیز بر کشور حکومت کرد.

پایان امپراتوری بریتانیا در سوئز

با این حال، مسلماً وقتی صحبت از زوال امپراتوری می‌شد، آشکارترین تاریخ سال ۱۹۵۶ بود. این مکان لندن بود، مقر امپراتوری بریتانیا که زمانی مغرور بود، جایی که استرس خفه‌کننده یک عقب‌نشینی دردناک و طولانی امپراتوری جهانی، محافظه‌کاران بریتانیایی را به مداخله نظامی فاجعه‌بار در کانال سوئز مصر سوق داده بود و منجر به چیزی شد که یک دیپلمات بریتانیایی آن را «تشنج رو به مرگ امپریالیسم بریتانیا» می‌نامد.

در جولای «۱۹۵۶» (همانطور که در کتاب اخیر من «جنگ سرد در پنج قاره» شرح داده شده است)، جمال عبدالناصر، رئیس‌جمهور کاریزماتیک مصر، کانال سوئز را ملی کرد و به کنترل استعماری بریتانیا در آنجا پایان داد، جهان عرب را به وجد آورد و خود را به رتبه اول رهبران جهان ارتقا داد. اگرچه کشتی‌های بریتانیایی هنوز می‌توانستند آزادانه از کانال عبور کنند، اما آنتونی ادن، صدراعظم محافظه‌کار کشور، یک اشراف‌زاده مغرور و مدافع مصمم امپراتوری، از ملی‌گرایی جسورانه ناصر، اگر نگوئیم دیوانه، بسیار آشفته می‌شد. در واقع، رهبری او در طول بحران چنان نامتعالی از آب درآمد که مقامات ارشد وزارت امور خارجه متقاعد شدند که:

«این (Eden) از کوره در رفته است». این درواکنش به خبر ملی شدن کانال، بلافاصله ساعت ۴ صبح شورای جنگ تشکیل داد. او ناصر را «موسولینی مسلمان» نامید (اشاره‌ای به حاکم فاشیست سابق ایتالیا)، و دستور داد «او را برکنار کنید و اگر هرج و مرج و آشوبی در مصر وجود داشته باشد، اهمیتی نمی‌دهم». این منظور خود را کاملاً روشن کرد و از وزیر امور خارجه خود پرسید: «این مزخرفات در مورد منزوی کردن ناصر یا «خنثی‌سازی» او، آن‌طور که شما می‌نامید، چیست؟» او سپس با لحنی کنایه‌آمیز اضافه کرد: «می‌خواهم او نابود شود، نمی‌فهمی؟ می‌خواهم او کشته شود.» با این حال، با شکست سرویس مخفی بریتانیا MI6 در چندین سوءقصد، دولت این شروع به توطئه با فرانسوی‌ها و اسرائیلی‌ها برای آغاز یک حمله مخفی و دو مرحله‌ای به منطقه کانال سوئز کرد. در ۲۹ اکتبر، ارتش اسرائیل به رهبری ژنرال موشه دایان جسور، شبه جزیره سینا را درنوردید، تانک‌های مصری را نابود کرد و نیروهای خود را تا فاصله ۱۰ مایلی کانال رساند. با استفاده از این نبرد به عنوان بهانه‌ای برای مداخله خود (ظاهراً برای برقراری صلح)، تنها در عرض سه روز، ناوگانی متشکل از شش ناو هواپیمابر انگلیسی - فرانسوی، نیروی هوایی مصر را در هم کوبید و ۱۰۴ فروند از جنگنده‌های جت MIG جدید شوروی و ۱۳۰ هواپیمای دیگر آن را منهدم کرد.

با نابودی نیروهای استراتژیک مصر و ناتوانی واقعی ارتش آن در برابر قدرت آن نیروی عظیم امپراتوری، ناصر یک استراتژی ژئوپلیتیکی را به کار گرفت که در عین سادگی، درخشان بود. او ده‌ها کشتی باری زنگ‌زده را پر از سنگ کرد و سپس آنها را در ورودی شمالی کانال غرق کرد و به سرعت یکی از گلوگاه‌های اصلی دریایی جهان را بست و بدین ترتیب شریان نفتی اروپا به خلیج فارس را قطع کرد. زمانی که ۲۲۰۰۰ نیروی بریتانیایی و فرانسوی در ۶ نوامبر شروع به حمله به ساحل در انتهای شمالی کانال کردند، هدف آنها که تأمین امنیت حرکت آزاد کشتی‌ها بود، از چنگشان رها شده بود.

با پایان آن فاجعه نظامی کوچک، بریتانیا توسط سازمان ملل متحد توبیخ شد؛ پول رایج آن برای نجات از فروپاشی کامل به کمک مالی صندوق بین‌المللی پول نیاز داشت؛ هاله عظمت امپراتوری آن تبخیر شده بود؛ و امپراتوری قدرتمند بریتانیا که زمانی قدرتمند بود، در مسیر انقراض قرار گرفته بود. در نگاهی به گذشته، بحران کانال سوئز نه تنها زوال کامل قدرت بریتانیا را آشکار کرد، بلکه به جهانیان نشان داد که تشکیلات محافظه‌کار حاکم بر این کشور، با توهمات برتری امپراتوری و نژادی خود، دیگر قادر به رهبری جهانی نیست.

شکست آمریکا در تنگه هرمز

تاریخ دیگری که احتمالاً در تاریخ افول امپراتوری بسیار مهم خواهد بود، ۲۸ فبروری ۲۰۲۶ است. این تاریخ، واشنگتن دی سی بود، خانه قدرتمندترین دولت امپراتوری تاریخ که نزدیک به ۸۰ سال از طریق ترکیبی از اتحادیه‌های نظامی، دیپلماسی ماهرانه و رهبری اقتصادی بر بخش بزرگی از جهان تسلط داشت. با این حال، در آن زمان، ترک‌هایی در بنای قدرت ایالات متحده به وضوح شروع به پدیدار شدن کرده بود، زیرا هژمونی جهانی ایالات متحده با چالش اقتصادی فزاینده‌ای از سوی چین روبرو شد، ارتش عظیم آن دو شکست سخت در افغانستان و عراق متحمل شد و جهانی شدن اقتصاد آن، پوپولیزم خشمگینی را در داخل کشور ایجاد کرد. پس از یک کمپین پوپولیستی مبتنی بر وعده‌های احیای رفاه طبقه کارگر و قدرت جهانی آمریکا، دونالد ترامپ در جنوری ۲۰۲۵ برای دومین بار با وعده «عصر طلایی آمریکا»، «دوران جدید و هیجان‌انگیز موفقیت ملی» که در آن کشور «جایگاه شایسته خود را به عنوان بزرگترین، قدرتمندترین و محترم ترین ملت روی زمین بازپس می‌گیرد و تحسین و شگفتی کل جهان را برمی‌انگیزد»، به قدرت رسید. ترامپ که خود در خانواده‌ای ثروتمند و مرفه متولد شده بود، با اطمینان از «نبوغ» منحصر به فرد خود برای رهبری و با این باور که «من توسط خدا نجات داده شده‌ام تا آمریکا را دوباره بزرگ کنم»، به قدرت بازگشت.

رئیس جمهور، با الهام از حس وهم‌آلود رسالت الهی، با استفاده از قدرت اقتصادی و نظامی خام برای وادار کردن دوست و دشمن به اطاعت، شروع به تلاش برای مطیع کردن جهان در برابر اراده خود کرد. اما در طول اولین سال ریاست جمهوری اش، به نظر نمی‌رسید هیچ چیز طبق برنامه پیش برود. در واقع، بیشتر ابتکارات او نوعی واکنش منفی ایجاد کرد که تنها نشان داد ایالات متحده از سال ۱۹۹۱، زمانی که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آن را به تنها ابرقدرت جهان تبدیل کرد، چقدر سقوط کرده است.

با فروپاشی اتحادیه‌اش، از دست دادن رهبری جهانی‌اش و محو شدن هاله قدرت نظامی‌اش، به نظر می‌رسد تنها مسیر هژمونی جهانی ایالات متحده رو به افول است.

در ۲ اپریل ۲۰۲۵، در روزی که او آن را «روز آزادی» نامید، ترامپ فهرستی از تعرفه‌های تنبیهی را برای محافظت از تولید داخلی، عمدتاً در برابر واردات چینی، اعلام کرد که با تعرفه اولیه ۳۴٪ - که بعداً به ۱۰۰٪ کاملاً تنبیهی افزایش یافت - مواجه شد. اما در دیدار اکتبر ۲۰۲۵ آنها در کوریای جنوبی، شی جین پینگ، رهبر چین، با قطع دسترسی ایالات متحده به ذخایر مواد معدنی کمیاب استراتژیک کشورش، ترامپ را مجبور به عقب‌نشینی و ادعا کند که از پیشنهاد ناتو برای «چارچوب یک توافق آینده» راضی است.

در جنوری، با از دست رفتن جذابیت طرح تعرفه‌ای او، ترامپ با درخواست از دنمارک برای واگذاری جزیره گرینلند به او، اتحاد نا تو را به بحران کشاند و تهدید کرد که در صورت عدم رعایت این درخواست، تعرفه‌های جدیدی را بر متحدان اروپایی اعمال خواهد کرد. با این حال، ظرف یک هفته، مقاومت شدید اروپایی‌ها باعث شد که او در اجلاس اقتصادی داووس از این تهدید عقب‌نشینی کند و ادعا کند که از پیشنهاد ناتو برای «چارچوب یک توافق آینده» راضی است.

در ۲۸ فبروری ۲۰۲۶، با شکست طرح تعرفه‌ای او و مات شدن بازی گرینلند، ترامپ در یک حمله ظاهراً جسورانه به ایران به اسرائیل پیوست که به زودی زمینه‌های نوعی مانور سرنوشت‌ساز «خرد-نظامی» را که به نظر می‌رسد با افول قدرت های امپراتوری همراه است، به دست آورد. در چند روز اول جنگ، بمباران‌های ایالات متحده و اسرائیل رهبری ایران را کشت، نیروی دریایی آن را نابود کرد و دفاع هوایی آن را از بین برد و کشور را ظاهراً در برابر قدرت عظیم نیروی هوایی آمریکا به زانو درآورد. پس از یک هفته بمباران ویرانگر که به نظر می‌رسید جهان را با قدرت مرگبار و دقیق خود متحیر کرده است، در ۶ مارچ، ترامپ از ایران خواست که «تسلیم بی‌قید و شرط»

خود را ارائه دهد و با «انتخاب یک رهبر بزرگ و قابل قبول» تسلیم خود را نشان دهد. در عوض، او قول داد که ایالات متحده «به طور خستگی‌ناپذیر برای بازگرداندن ایران از آستانه نابودی تلاش خواهد کرد.»

اما همانطور که ناصر در سال ۱۹۵۶ در سوئز انجام داده بود، رهبری ایران با بستن یک نقطه حیاتی دریایی در تنگه هرمز، تعادل ژئواستراتژیک جنگ را معکوس کرد. رهبران ایران با حمله به پنج کشتی باری با پهپاد در هفته اول جنگ، با الگوبرداری از نقشه ژئوپلیتیک ناصر، تنگه هرمز را عملاً به روی تردد نفتکش‌ها بستند و مانع از انتقال گاز، کود و نفت شدند که اقتصاد جهان را در بحران انرژی بی‌سابقه‌ای فرو برد. تا پایان ماه مارچ، تسلط ایران بر تنگه آنقدر شدید شد که شروع به دریا فت «عوارض» از کشتی‌های باری برای اجازه عبور کرد.

در حالی که ترامپ در ۵ اپریل، یکشنبه عید پاک، از بسته شدن غیرمنتظره اما کاملاً قابل پیش‌بینی تنگه غافلگیر شده بود، پیامی در رسانه‌های اجتماعی منتشر کرد و گفت: «سه‌شنبه، روز نیروگاه و روز پل، همه در یک روز، در ایران خواهد بود. هیچ چیز مانند آن نخواهد بود!!!» او افزود: «تنگه لعنتی را باز کنید، حرامزاده‌های دیوانه، وگرنه در جهنم زندگی خواهید کرد - فقط تماشا کنید. خدا را شکر.» دو روز بعد، ترامپ تهدید کرد که اگر ایران تنگه هرمز را باز نکند، او به زیرساخت‌های غیرنظامی آن چنان شدید حمله خواهد کرد که «تمام یک تمدن امشب خواهد مُرد و دیگر هرگز احیا نخواهد شد.»

پس از شکست مذاکرات بعدی بین دو طرف در اسلام آباد پاکستان، در ۱۲ اپریل، ترامپ عمیق‌تر در باتلاق ایران فرو رفت و به نیروی دریایی ایالات متحده دستور داد «روند مسدود کردن هر کشتی که سعی در ورود یا خروج از تنگه هرمز دارد را آغاز کند» و «هر کشتی‌ای را که در آب‌های بین‌المللی به ایران عوارض پرداخت کرده است، توقیف کند». او با لحنی آمرانه افزود: «ما کاملاً «مسدود و بارگیری شده‌ایم» و ارتش ما اندک باقی‌مانده از ایران را نابود خواهد کرد!»

حتی اگر ترامپ زیرساخت‌های ایران را نابود کند یا در نهایت برای حفظ آبرو به یک توافق صلح مذاکره کند، از هر نظر که واقعاً مهم باشد، واشنگتن جنگ خود را با ایران از قبل باخته است. تهران مانند همه قدرت‌های ضعیف‌تر در جنگ نامتقارن، مایل به تحمل مجازات بی‌رحمانه بوده است، در حالی که دردی را وارد می‌کند که قدرت غالب به سختی می‌تواند تحمل کند. ایالات متحده به زودی اهداف خود را در تهران تمام خواهد کرد، اما ایران دنیایی از آسیب را دارد که پهپادهای ارزان قیمت آن می‌توانند به زیرساخت‌های نفتی پیچیده و در معرض دید در ساحل جنوبی خلیج فارس وارد کنند.

مانند بریتانیا در سوئز در سال ۱۹۵۶، واشنگتن احتمالاً بهای سنگینی برای «میکرو-نظامی‌گری» خود در تنگه هرمز خواهد پرداخت. متحدان نزدیک، که به مدت ۸۰ سال سنگ بنای قدرت جهانی ایالات متحده بودند، از هرگونه حمایت نظامی برای جنگ انتخابی واشنگتن خودداری کرده‌اند و همین امر باعث شده است که ترامپ آنها را «بزدل» بنامد. در پاسخ به تهدیدهای رعدآسای او مبنی بر نابودی غیرنظامیان و تمدن‌ها (هر دو جنایت جنگی)، ترامپ توسط رهبران جهان محکوم شده است. واشنگتن که از خطرات جنگ در منطقه‌ای که مرکز سرمایه‌داری جهانی است، بی‌خبر است، اکنون بیش از پیش در حال ایجاد اختلال در اقتصاد جهانی است و چین را به گزینه‌ای بسیار پایدارتر برای رهبری جهان تبدیل می‌کند. علاوه بر این، در حالی که ارتش ایالات متحده چابکی تاکتیکی خود را در نابودی اهداف ثابت کرده است، به وضوح دیگر نمی‌تواند به اهداف استراتژیک معناداری دست یابد.

با فروپاشی اتحادهايش، از دست رفتن رهبری جهانی‌اش و محو شدن هاله قدرت نظامی‌اش، به نظر می‌رسد تنها مسیر هژمونی جهانی ایالات متحده اکنون رو به زوال است (مانند بسیاری از قدرت‌های بزرگ گذشته). زمانی که ماجراجویی نظامی کوچک ترامپ در تنگه هرمز به پایان برسد، افول قدرت جهانی ایالات متحده به طرز چشمگیری سرعت خواهد گرفت و جهان تلاش خواهد کرد تا از صلح آمریکایی قدیمی به سمت یک نظم جهانی جدید و کاملاً نامطمئن حرکت کند.